معارف حکمی جامعه ▪ دوفصلنامه علمی تخصصی
سال ششم ▪ شماره دهم ▪ بهار و تابستان ۱۴۰۴

# تأثیر معرفة النفس صدرالمتألهین بر مسئله معاد

منیرالسادات حسینی‌پناه[۱]

## چکیده

نفس صدرایی، جوهر ذاتاً مجردی است که با حدوث جسمانی خود، در مسیر تغیر ذاتی و استکمال جوهری خویش قرار می‌گیرد. چنین نفسی در مقام تعلق فعلی به ماده، با استعانت از قوای متعددی که هریک شأنی از شئون آن هستند، نردبان تشکیک را می‌پیماید؛ به‌گونه‌ای که درنهایت، از منشأ جسمانی‌اش بی‌نیاز می‌گردد و آنگاه می‌تواند در نشئه‌ای دیگر باقی بماند. اما اگر پیش از رسیدن به تجرد تام عقلی، مرگ بین او و بدن هیولانی و مادی‌اش فاصله بیندازد، چه سرنوشتی در انتظارش خواهد بود؟ آیا روح به تنهایی در نشئه دیگر محشور خواهد شد؟ به‌راستی تناقض چنین بحث عقلانی با نصوص آیات و روایات چگونه مرتفع می‌گردد؟ در فلسفه متعالیه، انسان نه‌تنها با روح، بلکه با جسمش نیز محشور می‌گردد. جسم مترقی و متکامل صدرایی، با همان عینیت جسم دنیوی و با خلاقیت قوه خیال مجرد ایجاد می‌گردد؛ درحالی‌که صورت جسمیه‌اش محفوظ، اما هیولا و ماده‌اش را در نشئه دنیا برجای گذاشته است. چنین انسانی، مرهون نگاه عمیق صدرایی به نفس و اصول و مبانی شگرف فلسفی اوست. در این منظر، علاوه بر همسویی با متون دینی، شبهه تناسخ و امثال آن نیز جایگاهی نخواهد داشت.

**واژگان کلیدی:** نفس، تجرد نفس، جسمانیة الحدوث بودن نفس، معاد، معاد روحانی، معاد جسمانی.

---

۱. دانش‌پژوه سطح چهار رشته حکمت متعالیه و استاد ثابت جامعة الزهراء ﷺ قم، ایران؛
m.hosseinipanah1719@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸

## مقدمه

تبیین عقلانی مسئله معاد، یکی از دغدغه‌های اندیشمندان و حکمای اسلامی بوده است. این مسئله، گذشته از توجه اسلام و دیگر ادیان و مکاتب، به دلیل ارتباط تنگاتنگ با بقا و سعادت انسانی، از اهمیت بسزایی برخوردار است. بااین‌حال، در ترسیم فلسفی خویش، با سؤالات، اشکالات و ابهام‌هایی روبه‌رو بوده است. شاید بتوان گفت که خاستگاه اغلب این ابهام‌ها، ریشه در پیچیدگی‌های مسئله نفس دارد.

اگر نفس، امری «مادی و یا قدیم و مجرد» باشد، هیچ‌گاه بر اساس آن نمی‌توان توجیه درستی از معاد ارائه نمود. اما نفس حادث مشایی با تجرد ذاتی خویش هم نتوانست مشکل فلاسفه را در این تبیین عقلانی حل کند؛ چه اینکه خود به دلیل حادث بودن، دلیلی بر فساد و عدم جاودانگی بود و خود بر مشکل آنان افزود تا اینکه صدرا با ارائه نظام فلسفی و معرفة النفس ویژه خویش پا در این عرصه گذارد. نفس متعالی با تجرد ذاتی و حدوث جسمانی خود، در سیر استکمال جوهری اشتدادی قرار می‌گیرد و تا بی‌نیازی کامل از جسم پیش می‌رود. چنین نفسی، فناناپذیر و باقی می‌ماند و به مرتبه خلق ابدان نائل می‌گردد. این مقاله درصدد تبیین رابطه نفس‌شناسی صدرایی با مسئله معاد است.

## ۱. معرفة النفس

نفس صدرایی به دلیل برخی ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فرد خود بهتر توانسته است در تبیین مسئله معاد، بالاخص معاد جسمانی، راهگشا باشد. بنابراین، در تبیین عقلانی معاد انسانی، اثبات نفس و تجرد آن، رابطه نفس و بدن و به‌ویژه بقا، جاودانگی و فسادناپذیری، از اهمیت بسزایی برخوردار خواهد بود.

### ۱ـ۱. ادله صدرالمتألهین در اثبات نفس

ملاصدرا ادله متعددی در اثبات نفس آورده است. یکی از این براهین را می‌توان در ضمن مقدمات ذیل آورد:

الف) از اجسام مختلف، آثار مختلفی چون حس، حرکت، تغذیه و تولیدمثل صادر می‌شود.

ب) مبدأ این آثار، ماده اولی نیست؛ زیرا قوه محض است و نمی‌تواند فعلیت‌بخش باشد.

ج) مبدأ این آثار، صورت جسمیه مشترک هم نیست؛ زیرا که مشترک بین جمیع اجسام است؛ حال آنکه آثار متفاوت، از اجسام مختلف صادر می‌شود.

د) جسم هم نیست؛ زیرا محذور دور و تسلسل پیش خواهد آمد.

نتیجه آنکه مبدأ این آثار، قوه فاعلیت است که از او آثاری صادر، و نفس نامیده می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۹۰، ج۸، ص۷).

نیازمندی انسان، حیوان و نبات در تحرک جوهری و تکاملی خویش به محرک، حاجتمندی حرکت مزاج به محرک، حرکت‌های ارادی و همچنین نیاز مزاج جسمانی به محافظ و حتی ادله تجرد نفس، همگی از ادله اثبات نفس از منظر ملاصدرا است (همان، ص۴۲).

### ۲ـ۱. تجرد نفس صدرایی و ادله آن

حکیم متأله همچون سایر حکمای سلف، نفس را جوهری ذاتاً مجرد می‌شمرد و غالب ادله آنان در باب تجرد نفس را می‌پذیرد و خود بر این براهین می‌افزاید (همان، ص۲۰۶). ازجمله ادله صدرایی در باب تجرد نفس چنین است:

الف) نفس، قادر به درک کلیات و طبایع کلیه است.

ب) حلول کلیات تقسیم‌ناپذیر در ماده و مادی ـ انقسام‌پذیر ـ ممکن نیست.

ج) نتیجه: نفس، ماده یا مادی نیست (همان).

توضیح آنکه نفس، مفاهیم فرامادی و کلی مانند «انسان» و «عدالت» را درک می‌کند. ازنظر قوانین متافیزیکی، هر چیزی که در یک امر مادی حلول کند، تابع شرایط آن ماده می‌شود. اگر فرض کنیم که «کلی تقسیم‌ناپذیر» در «ماده‌ای تقسیم‌پذیر» حلول کند، با این سؤال مواجه می‌شویم که چگونه یک چیز واحد و غیرقابل‌تقسیم می‌تواند به طور کامل در هر بخش از یک شئ متغیر و قابل‌تقسیم حلول کند؟ این امر، محال است؛ پس نفس، ماده یا مادی نیست.

خستگی‌ناپذیری و عدم ضعف نفس به‌تبع کهولت و سستی بدن، قدرت قوه عاقله به انجام افعال نامتناهی، تغییرناپذیری و عدم تبدیل نفس و... نیز دلایل دیگری از ملاصدرا در اثبات این مدعاست.

### ۳ـ۱. حدوث یا قدم نفس؟

مسئله قدم یا حدوث نفس، یکی از مهم‌ترین مسائل در تبیین عقلانی مسئله معاد است. افلاطون و افلاطونیان، نفس را حقیقتی مستقل و قدیم می‌پنداشتند که پس از حدوث جسمانی بدن به آن تعلق می‌گیرد و تا زمانی که بدن به دلیل ضعف و سستی از رفتن باز بماند، با او خواهد بود. در این زمان نفس، بدن را برجا می‌گذارد و خود به‌جای دیگر خواهد رفت (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج۱، ص۳۵۹).

اما نفس قدیم، اشکالات فراوانی در نحوه اتصال با بدن مادی و ارتباط با آن به همراه داشت. به‌راستی چرا نفس قدیم مجرد باید به بدن تعلق گیرد؟ اساساً چنین موجود فعلیت‌یافته‌ای چه نیازی به بدن جسمانی دارد؟ از سوی دیگر، نسبت چنین موجود صاحب کمالی با قوا و آلات در تدبیر بدن چیست؟ به همین دلیل، این نظریه دوام زیادی نیافت و به‌سرعت جای خود را به نظریه حدوث نفس داد.

نفس حادث ـ که پس یا پیش (صدرالمتألهین، ۱۹۹۰، ج۸، ص۲۹۹، پاورقی) از بدن موجود می‌گردد ـ با بدن اتصال و ارتباط می‌یابد، اما با ضعف و سستی آن ضعیف نمی‌شود و با فساد آن فاسد نمی‌گردد.

این اندیشه گرچه در زمان خود طرف‌داران زیادی داشت، اما هرگز نمی‌توانست به‌درستی پاسخ‌گوی سؤالات پیش رو باشد. نفس حادث چگونه می‌تواند مجرد باشد، حال آنکه لزوم مسبوقیت امر حادث به قوه و ماده، امری مسلم و پذیرفته‌شده است؟ و یا آنکه امر حادث به حدوث بدن، چرا فانی به فنای آن و فاسد به فساد آن نمی‌گردد، درحالی‌که هر کائنی فاسد می‌شود؟ از طرف دیگر، نحوه اتحاد این دو موجود که یکی کاملاً مجرد و دیگری کاملاً مادی است، چگونه خواهد بود؟

نقص و کاستی اقوال موجود در باب نفس، منجر به ابداع یکی از مهم‌ترین مبانی علم‌النفس صدرایی گردید. به عقیده او، نفس در ابتدای حدوث، از بستر ماده برمی‌خیزد و با استعانت از ماده و حرکت جوهری خویش به تجرد می‌رسد (همان، ج۹، ص۸۷ـ۸۹).

نفس در ابتدا صورت نوعیه‌ای است که با ماده خویش (بدن) متحد است. چنین امری که با حدوث بدن حادث می‌شود، درنتیجه سیر استکمالی حاصل از حرکت

جوهری موجود در جهان ماده، به‌صورت نباتی بدون درک تبدیل می‌شود. سپس در ادامه سیر تکوینی و حقیقی خویش، نردبان تشکیک را می‌پیماید و به شدت وجودی می‌رسد و با درک ذاتی خود، به مرتبه نفس حیوانی نائل می‌شود. در این مرتبه، دارای نازل‌ترین مرتبه تجرد، یعنی تجرد مثالی می‌شود. این سیر و سلوک تا گذر از نفس حیوانی و رسیدن به مرتبه نفس انسانی و درک علوم کلیه پیش می‌رود تا به تجرد تام منتهی شود. به‌این‌ترتیب، حقیقت واحده نفس پس از گذر از عالم ماده، گستره تجرد را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و در این سیر، نیازمندی‌اش به ماده نیز کاهش می‌یابد (همان، ج۸، ص۲۹۹)؛ تا آنجا که قادر می‌شود بدون بدن به زندگانی خویش ادامه دهد. براین‌اساس، نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» است.

### ۴ـ۱. رابطه نفس و بدن

ازنظر صدرا، رابطه نفس و بدن، یک رابطه ضروری و التزامی است. این رابطه، نه حاصل از رابطه حمل مقولات بر طرفین، مانند رابطه دو امر متضایف، و نه مانند رابطه دو معلول علت واحده، و نه از نوع رابطه علت تامه با معلول خویش؛ بلکه رابطه دو شئ متلازم با یکدیگر است که هرکدام از حیث خاصی نیازمند دیگری است و با ترکیبی اتحادی و حقیقی به هم وابسته‌اند (بدن در تحقق و تدبیر امور خویش، نیازمند مطلق نفس است و نفس نیز در حدوث خود به بدن نیازمند است). به‌عبارت‌دیگر، حقیقت نفس، همان هویت تعلقی با بدن است و اگر این تعلق ذاتی از بین رود، هویت و حقیقت نفس، متحول خواهد شد و آنگاه تبدیل به عقل مجرد می‌شود (همان، ص۱۱ـ۱۴).

در این چشم‌انداز، نفس با برخاستن از بستر ماده، کم‌کم به سمت وجود مجرد صرف حرکت می‌کند. چنین نفسی در حرکت جوهری خویش، با گذر از مراحل تجرد، در نخستین مرحله، به ادراک حسی، سپس به درک تخیلی و درنهایت، به مرحله تجرد عقلی یا تجرد تام نائل می‌گردد. به‌این‌ترتیب، در این حرکت جوهری، صورت نوعیه بدن، کم‌کم به بی‌نیازی صرف و استقلال محض از ماده و لوازم ماده خواهد رسید.

### ۵ـ۱. بقای نفس

جاودانگی و فسادناپذیری ـ نه فناناپذیری و یا عدم ازاله وجود ـ که از آن در فلسفه اسلامی به بقا تعبیر می‌شود، یکی از ویژگی‌های نفس، بلکه ویژگی هر امر مجرد و بسیطی است که قوه تجزیه‌وتحلیل و فاسد شدن را ندارد و اساساً تجرد، مستلزم جاودانگی است؛ چه اینکه اگر امری فسادناپذیر باشد، نمی‌تواند مادی باشد؛ بلکه لزوماً مجرد است. رهاورد چنین بحثی آن است که اگر تجرد نفس به اثبات برسد، به‌تبع، جاودانگی آن نیز ثابت خواهد شد. ادله صدرایی همسو با ادله حکمای سلف در اثبات فناناپذیری و تاثیرناپذیری از فساد بدن، متکی بر همین مطلب است.

وی در اسفار می‌گوید: «نفس آنگاه می‌تواند فاسد گردد که استعداد، امکان و قوه این تغییر را داشته باشد؛ پس لزوماً نیازمند ماده حامل این قوه است. حال آنکه ادله تجرد نفس، مبطل مادی بودن آن است؛ لذا نفس فاقد این مفسده خواهد بود» (همان، ج۸، ص۳۸۸). وی در جای دیگر، بر عدم تاثیرپذیری نفس از بدن اشاره می‌کند و می‌نویسد: میان بدن و نفس، ارتباط و وابستگی است، اما نه آن‌چنانی‌که فساد این در آن اثر گذارد و موجب عدم بقای نفس شود (همان، ص۳۸۵).

### ۲. معاد

معاد یا رجوع به شئ بعد از انصراف از آن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج۱، ص۵۱۳)، در اصطلاح چه آن‌چنان‌که متکلمان پنداشته‌اند بازگشت روح به ابدان عنصری باشد (بحرانی، بی‌تا، ص۱۰۵) و چه به معنای بازگشت ارواح به‌سوی پروردگار (معاد روحانی) و یا حتی رجوع ارواح با کیفیت جسمانی، با محوریت نفس انجام خواهد پذیرفت.

ازنظر عموم اندیشمندان، بالاخص فلاسفه اسلامی، امکان و ضرورت معاد به معنای ادامه حیات در نشئه دیگر، امری مسلم و پذیرفته‌شده است. اما آنچه که مورد اختلاف است، کیفیت این عود است؟ آیا حیات ملکوتی که پس از حیات اولیه و طبیعی با پدیده موت حاصل می‌شود، تنها مختص نفس تکامل‌یافته است و یا این عود با همین جسم دنیوی صورت می‌پذیرد؟

البته فلاسفه در بقای نفس و انتقال به نشئه دیگر اجماع دارند و ادله بقای نفس را در

اثبات معاد کافی می‌دانند، اما دغدغه برخی از آنان، همچون صدرا، اثبات معاد جسمانی همسو با بیان آیات و روایات و ادله نقلی است.

### ۱ـ۲. معاد روحانی

بیشتر فلاسفه مشاء معتقدند زمانی که ارتباط نفس با بدن قطع شود، بدن معدوم می‌گردد و ازآنجاکه اعاده معدوم محال است، ادامه حیات آن ناممکن خواهد بود؛ پس تنها نفس، به زندگی اخروی خود ادامه می‌دهد.

ابن‌سینا در این زمینه می‌گوید: کمال نفس در آن است که تبدیل به عقل گردد و به مرحله‌ای از معرفت که خیر مطلق است نائل شود. رسیدن به این درجه، آن‌چنان بهجتی خواهد داشت که با هیچ لذت حسی قابل‌قیاس نخواهد بود؛ اما آن کس که دچار موانع مادی باشد، به درک این لذت نائل نمی‌شود تا آنکه مرگ، حجاب تن را برکند و موانع ادراک زایل شود (ابن‌سینا، ۱۳۸۱، فصل ۹، ص۳۴۵ـ۳۴۶).

اما صدرا معاد را منحصر در معاد روحانی نمی‌داند؛ هرچند که آن را نیز انکار نمی‌کند. وی می‌گوید: معاد درحقیقت، معاد بدن شخصی انسان است به عینه (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص۴۹۰).

### ۲ـ۲. تناسخ

گفتیم که ملاصدرا ملتزم به اثبات و تبیین معاد جسمانی است. اما لازم به ذکر است که مقصود او از معاد جسمانی، انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی و یا تناسخ نیست؛ بلکه تناسخ ـ به معنای انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر ـ ازنظر وی یکی از سخیف‌ترین نظریه‌ها در توجیه زندگی پس از مرگ است (همان، ۱۹۹۰، ج۹، ص۷).

از منظر او، تناسخ یک تناقض فلسفی آشکار است و تکیه بر اصول متعالیه‌ای همچون جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس و همچنین حرکت جوهری، سستی و نادرستی آن را روشن می‌کند؛ چه اینکه اگر نفس، مولود تکامل جوهری جسم باشد، مختص به جسمی خواهد بود که از آن برخاسته است؛ لذا تعلقش به بدن دیگر معنا نخواهد داشت.

از سوی دیگر در مطالب آینده خواهیم گفت که بدن اخروی که در معاد جسمانی

صدرایی ترسیم می‌شود، خود حاصل قدرت فاعلی نفس است؛ لذا ارتباط نفس با چنین بدنی به‌هیچ‌وجه این شبهه را به دنبال نخواهد داشت.

### ۳ـ۲. اثبات معاد جسمانی

صدرالمتألهین در کتب مختلف خویش مانند مبدأ و معاد (۱۳۵۴، ص۱۰۴ـ۱۰۵)، شواهد الربوبیة (۱۳۶۰، ص۲۶۰ـ۲۷۰)، مفاتیح الغیب (۱۳۶۳، ص۵۷۷ـ۵۸۰)، عرشیه (۱۳۶۱، ص۲۴۵ـ۲۵۰)، رساله زاد المسافر (۱۳۸۱، ص۲۶۱ـ۳۴۱) و الاسفار (۱۹۹۰، ج۹، ص۱۸۰ـ۲۰۰)، در اثبات معاد جسمانی دلیل اقامه نموده و در این راستا به اصول متعالیه خویش تمسک جسته است. اگرچه این اصول و مقدمات در همه نوشته‌های فلسفی صدرایی از حیث تعداد و ترتیب یکی نیستند، اما همگی ترسیم فلسفی نوینی از جسمانیت معاد ارائه می‌دهند. این اصول یازده‌گانه ـ به بیانی که در اسفار (همان، ص۱۸۵ـ۱۹۶) ـ آمده است، عبارت‌اند از:

۱. اصالت وجود و اعتباریت ماهیت؛

۲. تشخص به وجود است، نه به عوارض مشخصه؛

۳. تشکیک وجود (وجود، حقیقتی دارای مراتب است)؛

۴. حرکت جوهری (وجود، دارای حرکت اشتدادی است)؛

۵. شیئت شئ به صورتش است نه به ماده‌اش؛

۶. وحدت نفس با قوا؛

۷. هویت و تشخص به نفس است نه به بدن؛

۸. تجرد خیال؛

۹. قیام صدوری صور خیالی و ادراکی به نفس؛

۱۰. حصول صور مقداری بدون نیاز به ماده؛

۱۱. انحصار عوالم وجود در سه عالم ماده، مثال، عقل و قدرت سیر نفس در این عوالم.

لذا تشخص نیز به وجود است و اعراض نه‌گانه، همچون کم و کیف و این و وضع و متی و جده و فعل و انفعال و اضافه، از اماره‌ها و لوازم تشخص‌اند ـ به‌خلاف نظر اجماع فلاسفه پیش از صدرا غیر از فارابی که تشخص را به عوارض می‌دانستند. ـ از سویی دیگر وجود، یک حقیقت واحده، اما دارای مراتب است به این معنا که ذاتاً دارای شدت

و ضعف، تقدم و تأخر، قوه و فعل و... است، به‌نحوی‌که مابه‌الامتیاز در این مراتب به مابه‌الاشتراک برمی‌گردد و مابه‌الاشتراک همان مابه‌الاختلاف است و این یعنی وجود، حقیقتی مشکک است. حال این وجود با قبول حرکت اشتدادی، سیر تکاملی خویش را از اضعف مراتب تا مراتب قوی‌تر می‌پیماید ـ لذا با این وصف، هرگاه نفس در این مسیر به اشتداد وجودی و استکمال حقیقی و استغنای کامل رسید، زمان مفارقتش از بدن فرا می‌رسد و آنگاه مرگ طبیعی رخ می‌دهد.

شیئت هر شئ به صورتش است ـ تخت به صورتش تخت است نه به چوبش ـ. ماده در وجود، نیازمند صورت است، اما صورت، محتاج ماده نیست. به اعتبار دیگر، فصل اخیر، تمام حقیقت شئ را تشکیل می‌دهد (به‌این‌ترتیب اگر صورت اخیر، ماده خویش را از دست بدهد، شیئت آن محفوظ خواهد ماند).

اصل ششم از اصول مذکور را به نحوی می‌توان نتیجه این مقدمه دانست. وحدت شخصیه هر شئ ـ که عین وجود اوست ـ در همه اشیاء به یک نحو نیست؛ به این معنا که وحدت در جواهر مادی، مشابه وحدت در جواهر مجرد نیست؛ چه اینکه شئ مادی واحد نمی‌تواند موضوع وصف‌های متقابل و متضاد باشد، اما جوهر نفسانی مجرد می‌تواند موضوع اضداد باشد. این چنین نفسی می‌تواند تا مرتبه حواس تنزل یابد و در همان حال در مرتبه عقل فعال نیز باشد. به‌عبارت‌دیگر، تمام قوا در او یکی باشند: «النفس في وحدتها كل القوا».

تشخص جسم انسان نیز ناشی از نفس اوست. حتی اگر تمام اجزای بدنی تغییر یابد، مادامی‌که نفس پابرجاست، انسان باقی خواهد بود. به‌این‌ترتیب اگر این جسم از بدن دنیوی مادی به بدن مثالی و اخروی تغییر کند، تا مادامی‌که نفس باقی است، انسان همان انسان است.

یکی دیگر از ارکان معاد صدرایی، تجرد خیال است که نقش بسزایی در ترسیم جسمانی بودن معاد بر عهده دارد. این اصل بیانگر آن است که قوه خیال، جوهر مجرد قائم به ذاتی است که حالّ در بدن و اعضای بدنی نمی‌باشد و واسطه میان عالم عقول ـ تجرد تام ـ و عالم طبیعت است.

قائم به نفس بودن صور متخیله و محسوسه، از اصول دیگر در اثبات معاد جسمانی است. به این معنا که نفس، فاعل این صور است نه قابل آن و همه صور محسوسه و متخیله، ساخته خود نفس‌اند.

از سوی دیگر، برخی از صور مقداریه، علاوه بر فاعل، نیازمند ماده قابله و استعداد لازم هستند تا فاعل در آنها تاثیر کند، اما برخی دیگر از صور، به فاعل مجرد اکتفا می‌کنند. صور خیالی صادره از نفس انسانی، از دسته دوم هستند. وقتی که تعلق نفس از بدن قطع شود و از تدبیر امور مادی فارق گردد با اراده قوی قادر خواهد بود بدن مثالی و اخروی را صادر کند.

در اصل یازدهم از اصول مذکور در اسفار، ملاصدرا بیان می‌دارد که عوالم وجود، منحصر در سه عالم است:

الف) عالم دنی دنیا که عالم طبیعت و ماده، عالم نقص و شر و فساد است.

ب) عالم وسطی مثالی مجرد از ماده و مکفوف به برخی از عوارض مادی است.

ج) عالم اعلای عقول که عالم تجرد تام است.

در میان موجودات، این انسان است که می‌تواند جامع همه این عوالم در نفس خویش باشد. انسان به وحدت شخصیه خویش، ابتدا انسانی طبیعی است، اما با استعانت از حرکت جوهری و ذاتی خویش و طی مراتب تشکیک، انسانی نفسانی می‌گردد و آنگاه تا رسیدن به مرتبه تجرد تام و بلکه فوق تام عقلانی پیش می‌رود (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱، ش۴۴).

**تبیین معاد جسمانی صدرایی به مدد اصول مذکور**

صدرا در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: «هرکس در این اصول تأمل کافی و تدبر وافی کند، به شرط آنکه از آفات گمراهی و انحراف و مرض حسد و عناد و عادت تعصب و کبر در سلامت باشد، در مسئله معاد شکی نخواهد کرد و علم یقینی می‌یابد که این بدن در روز قیامت، حشر جسمانی خواهد داشت و برای او این امر واضح می‌شود که معاد، مجموع معاد نفس و بدن است و آنچه مبعوث می‌گردد به عینه همین بدن است ـ نه بدن عنصری و مثالی ـ و این همان اعتقاد صحیح مطابق شریعت است» (همان، ص۱۹۸).

توضیح آنکه اعتقاد و التزام به اصول اصالت و تشکیک وجود و همچنین حرکت

جوهری نفسانی، مؤید سیر استکمالی نفس انسانی از اضعف مراتب وجود (طبیعی) تا اعلی مرتبه آن (عقلی) خواهد بود. همچنین عینیت تشخص و وجود و نیز بقای شخصیت با فصل اخیر، بقای انسان را حتی با تغییر بدن به دنبال خواهد داشت. اگر چنین نفسی به مرحله تجرد تام رسیده باشد، که معادش روحانی خواهد بود، اما اگر به این مرحله از تجرد نرسد و وابستگی‌اش به جسم منقطع نگردد، بر مبنای اصول دیگری چون تجرد خیال و قیام صدوری صور از نفس، قوه خیال صور مقداری و اجسام فاقد مواد عنصری را ایجاد و خلق می‌کند.

البته این جسم خلق‌شده و محشورشده، همان صورت بدن، یعنی صورت جسمیه به عینه خواهد بود؛ هرچند که هیولا یا ماده بدن همراه او نباشد؛ زیرا تشخص و حقیقت جسم نیز به‌صورت آن است، نه به ماده آن و ماده هیچ نقشی در حقیقت جسمانیت نخواهد داشت. پس جسم مترقی اخروی، همین جسم دنیوی ـ به عینه ـ است؛ زیرا که صورت جسمیه‌اش محفوظ است ـ درست مانند زید هشتاد ساله که همان زید ده ساله است، هرچند تمام اجزا و سلول‌های بدنی‌اش با تغذیه و تحلیل تغییر کرده است ـ اما به‌کلی عاری از ماده و هیولا است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج۵، ص۲۷۲ـ۲۷۶).

بنابراین، سخن صدرا در اثبات معاد، نه متضمن منحصر شدن معاد در معاد روحانی است؛ چراکه وی حشر صورت جسمیه را اثبات می‌نماید؛ و نه متوهم معنای تناسخ که روح را از بدن دنیوی خارج و به بدن اخروی داخل سازند؛ بلکه بیانگر حشر و نشر جسمانی با حفظ وحدت، شخصیت، هویت و عینیت است که ضروری همه ادیان و شرایع حقه است.

## سخن آخر

۱. در اندیشه صدرا، نفس حقیقتی ذاتاً مجرد است (ادله اثبات نفس و تجرد آن، این مطلب را اثبات می‌کند).

۲. چنین حقیقتی قدیم نیست؛ زیرا که شئ قدیم نمی‌تواند با موجود مادی ارتباط برقرار کند. روحانیة الحدوث هم نیست؛ زیرا هر حادثی مسبوق به قوه و ماده است؛ لذا لزوماً جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاست.

۳. رابطه نفس و بدن، یک رابطه ضروری و التزامی از نوع رابطه دو شئ متلازم است که به‌تدریج همراه با سیر استکمالی نفس می‌تواند به بی‌نیازی نفس از بدن تبدیل شود.
۴. جاودانگی و فناناپذیری، ویژگی نفس و هر امر مجردی است.
۵. معاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اصول و ضروری ادیان به‌صورت معاد صرفاً روحانی، صرفاً جسمانی، هم روحانی و هم جسمانی قابل فرض است.
۶. ازنظر صدرا، معاد جسمانی، علاوه بر معاد روحانی، قابل اثبات عقلی است.
۷. ادله صدرا در اثبات معاد روحانی، همان ادله سینوی است.
۸. تناسخ، امری محال و متناقض است و با مبانی صدرایی، ابطال آن در نهایت وضوح می‌باشد.
۹. معاد جسمانی، با اصول یازده‌گانه متعالیه، قابل اثبات است.
۱۰. از مهم‌ترین این اصول، اصالت و تشکیک وجود، حرکت جوهری، وحدت نفس با قوا، تجرد خیال، قیام صدوری صور ادراکی به نفس، ملاک تشخص بودن وجود و انحصار عوالم وجود در سه عالم ماده، مثال و عقل است.
۱۱. به عقیده صدرا، دقت در مقدمات مذکور، ما را به اثبات معاد جسمانی خواهد رسانید.

## فهرست منابع


۱. ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله (۱۳۸۱ش)، الاشارات و التنبیهات، مجتبی زارعی، قم: بوستان کتاب (المرکز النشر التابع لاعلام الاسلامی).

۲. بحرانی، میثم‌بن‌علی (بی‌تا)، شرح باب حادی عشر، قم: انتشارات بصیرتی.

۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۱)، «علم و تجرد نفس»، کیهان اندیشه، ش۴۴.

۴. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق: دار القلم.

۵. سبزواری، هادی‌بن‌مهدی (۱۳۶۹ش)، شرح المنظومه، حسن‌زاده آملی و مسعود حسن طالبی، تهران: نشر ناب.

۶. سجادی، محمد، «معاد از دیدگاه حکمت متعالیه»، فروغ اندیشه، ش۹.

۷. صدرالمتألهین، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۵۴ش)، المبدأ والمَعاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

۸. ـــــــــ (۱۳۶۰ش)، الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکیة، قم: بوستان کتاب.

۹. ـــــــــ (۱۳۶۱ش)، عرشیه، تهران: انتشارات مولی.

۱۰. ـــــــــ (۱۳۶۳ش)، مفاتیح الغیب، محمد خواجوی، قم: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.

۱۱. ـــــــــ (۱۳۸۱)، شرح بر رساله زاد المسافر، سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

۱۲. ـــــــــ (۱۹۹۰م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.

۱۳. کاپلستون، فدریک چارلز (۱۳۷۵ش)، تاریخ فلسفه غرب، جلال‌الدین مجتبوی، تهران: انتشارات علمی ـ فرهنگی و سروش.